

یک سال پس از مرگ بو عزیزی - یک سال انقلاب عرب

حمید علیزاده  
ترجمه‌ی آرش عزیزی

فردا، شنبه ۱۷ دسامبر، مصادف با اولین سالگرد انقلاب عرب است. یک سال پیش در چنین روزی محمد بو عزیزی، میوه‌فروش دوره‌گرد جوان تونس، غرق در استیصال و فقر و خشم خود را در شهر سیدی بوزید به آتش کشید. حریق انقلاب که پس از مرگ او در گرفت (اول در جنوب تونس، سپس در سراسر کشور و آنگاه در سراسر جهان عرب‌زبان) به نقطه عطفی در تاریخ بشر بدل گشت.

\*\*\*

امروز یک سال گذشته و به روشنی می‌بینیم که انقلاب به هیچ وجه به پایان نرسیده است. موقعیت عینی هیچگاه مثل امروز مطلوب انقلاب نبوده است؛ انقلاب اما نمایشی تک‌پرده‌ای نیست. حال و هوای کارناوالی که در روزهای اول انقلاب بر پا بود اکنون جای خود را به پذیرشی جدی‌تر داده است که برای حل تناقضات اصلی کارهای بیشتری لازم است.

محمد بو عزیزی اولین شهید انقلاب عرب لقب گرفته است. عمر کوتاه او، داستانی از مبارزه‌ی هر روزه علیه بیکاری، فقر، بدبختی و دستگاه دولتی سرکوبگر و فاسد، برای میلیون‌ها جوان عرب آشنا است.

بو عزیزی از سن ۱۶ سالگی تنها نان‌آور خانواده‌ی ۹ نفره‌اش بود و می‌کوشید با میوه‌فروشی و دوره‌گردی امرار معاش کند. هر جا تقاضای کار داد ردش کردند و حتی تلاش کرد سرباز ارتش شود و موفق نشد. دوستان و خانواده‌اش می‌گویند مامورین پلیس محل سال‌های سال بو عزیزی را هدف قرار داده و با او بدرفتاری می‌کردند (حتی از همان زمان کودکی‌اش) و مدام چرخ محصولاتش را مصادره می‌کردند؛ اما بو عزیزی راه دیگری برای امرار معاش نداشت و همین بود که به دستفروشی ادامه داد. شش ماه پیش از تلاشش برای خودکشی بود که پلیس جریمه‌ای ۴۰۰ دیناری (۲۸۰ دلار) دم در خانه‌اش فرستاد - یعنی میزانی برابر با دو ماه در آمد او.

در روز ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ او حدود ۲۰۰ دلار آمریکا بدهی بالا آورده بود تا محصولاتی را برای فروش بخرد. یک مامور زن پلیس در راه بازار جلوی او را گرفت و مدعی شد که او مجوز دستفروشی ندارد - مجوزی که حتی مطابق قانون هم ضروری نیست.

اما بوعزیزی پول رشوه دادن نداشت. پلیس برگشت تا ترازویش را از او بگیرد اما بوعزیزی حاضر به دادن آن نشد. فحش بین دو نفرشان رد و بدل شد، پلیس به او سیلی زد، به صورتش تف کرد و ترازوی الکترونیکی‌اش را گرفت و چرخ میوه‌هایش را به کناری انداخت. بعد به کمک همکارانش محمد را زمین زدند و به باد کتک گرفتند.

بوعزیزی که نزد عموم تحقیر شده بود به شهرداری محل رفت و گفت می‌خواهد با یکی از مقامات دیدار کنند. گفتند فلان مقام جلسه دارد. آن‌گاه او یک باک بنزین خرید و به دفتر شهرداری بازگشت. وسط ترافیک ایستاد و فریاد زد: «انتظار دارید من چگونه امرار معاش کنم؟» و سپس بنزین را روی خود ریخت و با جرقه‌ی کبریت خود را به آتش کشید.

تصادف و ضرورت

این عمل استیصال بی‌سابقه نبود و در واقع جزو موجی از خودسوزی‌هایی بود که در چند سال گذشته در سراسر مغرب عربی صورت گرفته. مرگ بوعزیزی جرقه‌ی انقلاب عرب شد، نه بخاطر ویژگی استثنایی شخص بوعزیزی که بخاطر میلیون‌ها کارگر و فقیر در سراسر جهان عرب که از همین شرایط رنج می‌بردند و دیگر توان تحمل مصائب خود را نداشتند.

در واقع آنچه آنان ناآگاهانه علیه آن می‌شورند نظام سرمایه‌داری است که دیگر قادر به دادن ساده‌ترین امتیاز به توده‌ها هم نیست. حکومت‌های توتالیتر منطقه خود تنها انعکاسی از تناقض بین رشد بالای نیروهای مولده و آمال توده‌ها برای استفاده از آن برای رشد و بالا بردن سطح زندگی خود از یک سو و عدم ظرفیت ماهوی این نظام برای رشد جامعه و رسیدن به چنین امکاناتی از سوی دیگر است.

در سال‌های شکوفایی اقتصادی از اواخر دهه‌ی ۹۰ تا سال ۲۰۰۸، اقلیت حاکم هر روز کوچک‌تر در جهان عرب، به همراه اربابانش در اروپا و آمریکا، هر روز میلیارد میلیارد دلار به کیسه‌ی خود می‌ریخت. بن علی، قذافی، اسد و مبارک (همه‌ی رهبران ضدانقلاب علیه انقلاب ضداستعماری دوره‌ی پس از جنگ) همه و همه به مدح عجایب سرمایه‌داری نشسته بودند. آنان کشورهای خود را همچون قلمروی شخصی‌شان تلقی می‌کردند و ناظر بر فروش تمام و کمال صنایع دولتی بودند که برای اکثریت این کشورها نگین انقلابات ملی-دموکراتیک بود.

بله، در این مدت سرمایه‌داری دوره‌ی شکوفایی را از سر می‌گذراند اما به جز افزایش استثمار و در بهترین حالت افزایش بدهی چیزی برای دادن به توده‌ها

نداشت. کشورهای عرب بالاترین نرخ بیکاری جهان را دارند؛ طبق آمار سازمان ملل، ۴۰ درصد مردم این مناطق با کمتر از روزی ۲ دلار زندگی می‌کنند.

جوانان قهرمان جهان عرب خود را در پیشانی انقلاب قرار داده و از خودگذشتگی بی اندازه‌ای نشان داده‌اند. تصور دلیل این واقعیت دشوار نیست؛ جوانان عرب چندان چیزی برای از دست دادن ندارند. بیش از ۶۰ درصد ۳۵۰ میلیون عرب در جهان زیر ۳۰ سال سن دارند. اکثریت عظیم آن‌ها چشم‌انداز چندان‌ی برای یافتن شغل یا ساختن آینده‌ای مرفه ندارند. بیکاری جوانان ۴۰ درصد است و در بعضی مناطق به ۸۰ درصد می‌رسد. به گزارش بی بی سی در سال ۲۰۰۵، ۷۰۰ هزار فارغ‌التحصیل جدید در مصر بودند اما فقط ۲۰۰ هزار شغل برایشان موجود بود.

بر صدر تقلای روزمره برای موجودیت و سرکوب شدید حقوق دموکراتیک، میزان شدیداً بالای فساد مالی چون کوهی بر دوش تمام روابط اجتماعی سوار شده است. پیش از آغاز انقلاب عرب، مه غلیظی از افسردگی، بدبینی و استیصال خیابان‌های جهان عرب را فراگرفته بود.

این‌ها دلایل واقعی طغیان انقلاب عربند. اما چشم امپریسیست‌های بورژوازی بر این اوضاع بسته است. برای آنان تاریخی چیزی نیست مگر زنجیره‌ی رویدادهایی اتفاقی. ما به همراه میلیون‌ها کارگر و جوان خاطره‌ی محمد بوعزیزی را بزرگ می‌داریم. اما متوجهیم که از لحاظ عینی او شخصیتی تصادفی بود و پیش از او مردان و زنان بی‌شماری آمدند که به نحوی از انجا جان خود را در دست حکومت‌های توتالیتری که مدت‌ها بر جهان عرب حکم رانده‌اند، از دست داده‌اند. شرایط انقلاب آماده بودند و یک دوره‌ی تمام رشد سرمایه‌داری تدارک این شرایط را دیده است. تا زمانی که بوعزیزی دست به خودکشی زد، باروت فی‌الحال فراهم بود و تنها جرقه‌ی برای شعله‌ور کردن آن کافی بود.

چه چیزی به دست آمده؟

انقلاب که به حرکت افتاد هیچ چیز یارای متوقف کردنش نبود. در این‌جا نیازی نیست به تمام جزئیات این انقلاب پردازیم، چرا که در جای دیگری آن‌ها را مفصلاً تحلیل کرده‌ایم. اما توجه به دستاوردهای اصلی آن مهم است. انقلاب در ابتدا در نمایش عظیمی از قدرت کل جهان عرب را فرا گرفت. یک ماه نکشید که زین‌العابدین بن علی، دیکتاتور ۲۴ ساله‌ی تونس، با خیزش توده‌ها و بسیج طبقه‌ی کارگر سرنگون شد. برای اولین بار در تاریخ معاصر عرب دیکتاتوری با انقلابی مردمی سرنگون شده بود. این واقعه زمین لرزه‌ای در سراسر جهان عرب به راه انداخت و راه پیشروی را به توده‌های تمام کشورها نشان داد.

فضای افسردگی از خیابان‌ها رخت بر بست و میلیون‌ها مرد و زن جوان، کارگر و فقیر، با اعتماد به نفس تمام، خلا را پر کردند. کمتر از یک ماه بعد، دیکتاتور دومی پایین کشیده شده بود و این‌بار در بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کشور منطقه. کل اوضاع خاورمیانه و شمال آفریقا عوض شده بود. دم و دستگاه عظیم سرکوب که همین چند هفته قبل آن‌همه قدر قدرت به نظر می‌آمدند حالا در حال فروپاشی بودند و یا حداقل به ناظرین صرف تظاهرات قدرت توده‌ها در خیابان‌ها بدل شده بودند.

افکاری که رسانه‌های غرب ده‌ها سال تبلیغ می‌کردند (که توده‌های عرب مردمی عقب‌مانده هستند که اساساً می‌خواهند تحت نوعی دیکتاتوری مذهبی قرون وسطایی زندگی کنند) به کلی افشا شد. در عوض جهان شاهد ماهیت فرومایه و ریاکارانه‌ی سرمایه‌داری غربی شد.

آن‌ان که سال‌های سال از ماهیت غیردموکراتیک اعراب شکایت می‌کردند ناگهان پشت همان دیکتاتوری‌هایی صف بستند که نزد عموم سال‌ها محکوم شان کرده بودند. حقیرترین نمونه‌ی این واقعیت حضور تلویزیونی باراک اوباما بود که در آن کلی حرف زد و همه‌ی زورش را زد تا فراخوان به سقوط رژیم مبارک را ندهد.

انقلاب عرب خطوط طبقاتی در جامعه را به روشنی رسم کرد نه فقط در خاورمیانه که در سراسر جهان. دو اردو روشن‌تر پدیدار شدند. در اولی حکومت‌های توتالیتر جهان عرب در کنار سرمایه‌داری غرب که مشغول تحرکات خود برای توقف موج جنبش توده‌ای بود؛ در دیگری، توده‌های تحت استثمار، متحد فرای خطوط مذهبی، ملی و قومی، ایستاده علیه ستم و بدبختی.

در پرتوی این رویدادها، باصطلاح تئوری «نبرد تمدن‌ها» ۱۰۰ درصد غلط از کار درآمد. بنا به این فکر که ساموئل هانتینگتون پیش گذاشته شده بود زمان مبارزه طبقاتی تمام شده بود و در آینده قرار بود «تخاصم فرهنگ‌ها» مسیر تاریخ را تعیین کند. این فکر غیرعلمی و ارتجاعی در دو دهه‌ی گذشته از ستون‌های ایدئولوژی بورژوازی بود.

انقلاب تمام این افکار و تعصبات را کنار زد و حکومت بورژوایی را تا بنیان آن لرزاند. اما مهم‌ترین دستاورد آن کاشتن فکر عمل/انقلابی توده‌ای در ذهن میلیون‌ها کارگر و فقیر در سراسر جهان بود. بالاخره تاکتیکی آمده بود که توانست در عالم واقعیت دیکتاتوری‌های منفور را واژگون کند!

این انقلاب در عرض چند هفته دستاوردهایی بزرگتر از تمام سازمان‌های غیردولتی، رفورمیستها یا همتهای تروریست‌شان در خاورمیانه ظرف ۴۰ سال گذشته داشت.

ده‌ها سال بود که رهبران توده‌های مستاصل فلسطین مبارزه برای استقلال را به راه تروریسم کشانده بودند و نتیجه چیزی نبود به جز تقویت دولت صهیونیستی در اسرائیل. اما موج عظیم انقلاب تمام این گرایش‌ها را یک شبه بر باد داد.

«رفورمیست‌ها» و سازمان‌های غیردولتی ده‌ها سال بود تومارنویسی می‌کردند تا خرده نانی از سر سفره‌ی ضیافت حکام عرب به دست بیاورند. اکنون آنان به خیال بافانی کودکانه و اسیر گذشته بدل شدند. بلافاصله پس از اولین طغیان‌های توده‌ای تمام دیکتاتوری‌های سفت و سخت ناگهان شروع به نرم شدن کردند.

در اردن، شاه عبدالله در تلاش برای مماشات با توده‌ها وعده‌ی بعضی «اصلاحات» را داده است از جمله در مورد قانون انتخاباتی جنجالی. نخست‌وزیر نیز ۵۵۰ میلیون دلار یارانه‌های جدید برای سوخت و محصولات ساده‌ای همچون برنج، شکر، دام و روغن اعلام کرده است. او در ضمن برای کارمندان دولت و خدمه‌ی امنیتی، افزایش دستمزد اعلام کرده است.

در سوریه، دولت یارانه و کمک به فقرا اعلام کرد. به معلمان وام بی‌بهره برای خرید لپ‌تاپ دادند و بعضی مقامات دولت در شهر حلب به جرم فساد دادگاهی شدند. باضافه، در تلاشی مستاصلانه برای توقف موج خروشان نارضایتی، دو میلیون کارگر دولتی ۱۷ درصد افزایش دستمزد گرفتند.

شیخ صباح الاحمد الصباح، امیر کویت، دستور به اعطای ۱۰۰۰ دینار (۲۲۶۰ پوند) مبلغ نقد کمکی و کوپن‌های رایگان غذا به تک تک مردم کویت داد. سلطان عبدالله در عربستان سعودی حدود ۹۲ میلیارد دلار (۶۰ میلیارد پوند) برای افزایش مشاغل و خدمات بخش دولتی وعده داده است. قطر افزایش دستمزد و مزایای ۶۰ درصدی برای کارمندان دولتی و تا ۱۲۰ درصد در سمورد بعضی افسران نظامی را اعلام کرده است.

اما مهمتر از همه‌ی این‌ها این است که توده‌ها (بخصوص در تونس، مصر و لیبی) بر حقوق دموکراتیکی تاکید کرده‌اند که رژیم‌های کهن هرگز مجاز نمی‌شمردند. آزادی بیان، سازمان و تجمع شاید به عنوان قانون تصویب نشده باشد اما عملاً در این کشورها برقرار گشته است.

تلاش‌های «فرماندهی عالی نیروهای مسلح» در مصر برای غیرقانونی اعلام کردن اعتصابات در بهار کاملاً کنار زده شد چرا که هیچ کس توجهی به این قوانین و فرامین نداشت.

دموکراسی

می‌توان گفت گرچه راهی طولانی در پیش رو است اما درجه‌ای از دموکراسی در کشورهایی که انقلاب در آن‌ها در مراحل اول پیروز بود به دست آمده است. اما دموکراسی برای توده‌ها چیزی نیست مگر وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف. حقوق دموکراتیک اگر منجر به کیفیت بهتر زندگی نشوند ارزش کاغذی که رویش نوشته شده‌اند هم ندارند. کارگری که جنگیده تا صدا و سازمان داشته باشد از این ابزار برای سازماندهی و تقاضای دستمزدی بالاتر از رئیس خود استفاده می‌کند. این دقیقاً روندی است که شاهد آن بوده‌ایم.

گرچه در ظاهر همه چیز عوض شده اما در عین حال می‌توانیم به همان قدرت بگویم که از نظر عینی هیچ چیز بنیادینی هنوز عوض نشده. دستگاه کهن دولتی هنوز دست‌نخورده است و اقتصاد هنوز در غلبه‌ی حکامی است که مردم فکر می‌کردند شکست‌شان داده‌اند. اما این بشکه‌ی باروتی است که انتظار انفجار دوباره را می‌کشد. اوضاع اقتصادی بهتر نشده. مثلاً در مصر که تحت تاثیر بحران اقتصادی جهان و بی‌ثباتی پس از انقلاب قرار گرفته، اقتصاد رو به زوال می‌رود.

بنا به شاخص تقاضای کار، تقاضا برای کارگران مصری در ماه اکتبر ۵۴ درصد نسبت به همین دوره در سال گذشته کاهش داشته. بنا به آمار رسمی، نرخ بیکاری مصر در ربع سوم سال ۲۰۱۱ به ۹/۱۱ درصد رسیده است، بالاترین سطح آن در ده سال گذشته - افزایشی نسبت به نرخ ۹/۸ درصدی سال گذشته.

کارگران و فقرا بر پایه این واقعیت‌ها بارها و بارها از آغاز انقلاب به این طرف بسیج شده‌اند. در مصر تنها در ماه سپتامبر بین ۵۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفر دست به اعتصاب زدند. از جمله معلمان که نقشی شاخص بازی کردند، خواهان اخراج وزیر آموزش و پرورش، سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی، حداقل دستمزد حداقل ماهی ۱۲۰۰ پوند مصر در ماه برای معلمان، برنامه‌ی مدرسه‌سازی و قراردادهای دائمی برای معلمان ثابت و موقت شدند.

در تونس نیز طبقه‌ی کارگر و جوانان به نیروی خود اعتماد دارند و دست به سازماندهی از طریق عمل مستقیم انقلابی برای دستیابی به اهداف خود زده‌اند.

این اواخر، اتحادیه‌ی فارغ‌التحصیلان بیکار (UDC) که نقشی کلیدی در زمان انقلاب بازی کرد اجلاس سراسری خود را در شهر سوس با حضور ۵۰۰ نفر به نمایندگی هزاران نفر از سراسر کشور برگزار کرد. تظاهراتی مشترک با فعالین چپ‌گرای اتحادیه‌های کارگری موفق شد در روز ۱۵ اوت ۱۰ هزار نفر را در شهر تونس به خیابان بکشد و تقاضای شغل، عدالت اجتماعی و مجازات مسئولین رژیم سابق مطرح شد.

آینده نیز باثبات‌تر نخواهد بود نه حتی در کشورهای که در آن‌ها دیکتاتورها سرنگون شده‌اند. برعکس، دقیقاً به این خاطر که توده‌ها به قدرت خود اعتماد دارند اما تناقضات اصلی حل نشده است، آینده با خود تلاطم بیشتر و بله در ضمن انقلابات بیشتر می‌آورد.

دولت و انقلاب

پس از مراحل اولیه‌ی انقلاب که در آن تمام کشورها کم و بیش یک راه را دنبال می‌کردند، جنبش‌ها به طرفی متفاوت پیش رفتند.

در مصر و تونس، انقلاب نسبتاً به سرعت به پیروزی‌های اولیه اما ناتمام رسید. روحیه‌ی شغف بین توده‌ها که بالاخره زنجیر ده‌ها سال ظلم را کنار زده بودند گسترش یافت. مردم خیال می‌کردند سقوط مبارک و بن علی برای تضمین رشد باثبات جامعه‌شان کافی است. اینگونه بود که انقلاب دستگاه دولت کهن را دست نخورده باقی گذاشت.

امروز همین دستگاه است که نشان داده بزرگترین مانع سر راه انقلاب در این کشورها است. در تونس شاهد تخاصمات مداوم بین توده‌ها و دستگاه دولتی که همچنان در دست مردان رژیم سابق است بوده‌ایم.

اوضاع در مصر بسیار مشابه است. اگر ارتش علیه مبارک برگشت این نه بخاطر روحیه‌ی انقلابی «فرماندهی عالی» (SCAF) که از این رو بود که چاره‌ی دیگری نداشتند. اگر فرماندهی عالی نظامی علیه انقلاب موضع گرفته بود احتمالاً سیطره‌ی خود بر ارتش را از دست می‌داد. در بهترین حالت با جنگی داخلی مواجه می‌شدند که پیروزی در آن هیچ تضمینی نداشت. در عوض تصمیم گرفتند خود را در صدر انقلاب قرار دهند تا آنرا به بیراهه بکشانند و جلوی انحلال دولت را بگیرند.

امروز نقش فرماندهان ارتش نزد بیشتر مصری‌ها روشن می‌شود. ژنرال‌های ارشد شاید برنامه‌ای تا حدودی مستقل داشته باشند اما وظیفه‌ی اصلی‌شان امروز دفاع

از منافع رژیم کهن و سرمایه‌داری مصر است. از انقلاب به این طرف بیش از ۱۲ هزار انقلابی در زندان‌های نظامی محبوس شده‌اند و شاهد سرکوب نظام‌مند اعتراضات بوده‌ایم. در آخرین هفته‌ی ماه نوامبر که ارتش کوشید میدان تحریر را پاک‌سازی کند بیش از ۴۰ نفر به قتل رسیدند و هزاران نفر مصدوم شدند.

دولت نهاد بیطرفی از افراد در نمایندگی کل جامعه نیست. مارکس و انگلس بارها توضیح دادند که دولت در تحلیل نهایی چیزی نیست مگر «گروه‌های مردان مسلح» در دفاع از مالکیت طبقه‌ی حاکمه. کارگران مصری و تونس‌ی این درس را با مشقات خود فرا می‌گیرند. دیکتاتورهای کهن رفته‌اند و اما دولت هنوز سرجای خود ایستاده.

دولت بورژوایی (که نماینده‌ی اقلیت سرمایه‌دار است) باید جای خود را به دولتی کارگری که نماینده‌ی اکثریت است بدهد. چنین دولتی بر پایه‌ی کمیته‌های منتخب دموکراتیک، حساب‌پذیر و قابل عزل کارگران در کارخانه‌ها و مردم در محلات قرار خواهد گرفت که در تمام سطوح در سراسر کشور به هم متصل خواهند شد.

در سوئز، دولت چهار پنج روز پس از سقوط مبارک به کلی فرو پاشید. چنان که قبل تر در تونس دیده بودیم، کمیته‌های انقلابی و گشت‌های مسلح برای دفاع از مردم برپا شدند. این بار دیگر نشان می‌دهد که شوراها ابداع اختیاری مارکسیست‌ها نیستند و در هر انقلاب حقیقی به طور خودجوش ظاهر می‌شوند.

در سوریه نیز کمیته‌های انقلابی در سراسر کشور بر پا شده‌اند و اعتصابات عمومی و قیام مسلح حاضر را سازمان می‌دهند.

این واقعیت‌ها مساله‌ی محوری، یعنی مساله‌ی دولت، را پیش می‌گذارند. قدرت دولتی کهن به دست انقلاب به زانو در آورده شده. باید جای خود را به قدرتی جدید دهد. قدرتی در جامعه هست که از هر دولتی قوی‌تر است. آن قدرت مردم انقلابی است. اما این قدرت باید سازمان ببیند. هم در مصر و هم در تونس، عناصری از قدرت دوگانه را در کمیته‌های انقلابی شاهد بودیم. این کمیته‌ها گاه کل شهرها و مناطق را در دست گرفتند.

سازماندهی انقلابی مردم در تونس حتی فراتر از مصر رفت. این نهادها، که در بسیاری موارد حول ساختارهای محلی اتحادیه‌های کارگری UGTT سازمان دیده بودند، اداره‌ی تمام جنبه‌های جامعه را در بسیاری شهرها و گاهی سراسر مناطق به دست گرفتند و رژیم کهن حزب حاکم و مقامات محل را اخراج کردند. طبقه‌ی حاکمه مدام حرف «آشوب» و «فقدان امنیت» می‌زند اما در این‌جا دیدیم که

زحمتکشان خود را سازمان دادند تا نظم و امنیت را تضمین کنند؛ اما این نوع دیگری از نظم بود، نظم انقلابی.

در مصر، پس از فروپاشی پلیس در ۲۸ ژانویه مردم به میدان آمدند تا از محلات خود حفاظت کنند. آن‌ها گروه‌های گشت، مسلح به چاقو، شمشیر، داس و چوب بر پا کردند تا ورود و خروج ماشین‌ها را کنترل کند. کمیته‌های مردمی در بعضی مناطق عملاً اداره‌ی شهر و حتی سازماندهی ترافیک را به دست گرفتند. در این‌جا شاهد چنین نیروی مسلح مردمی هستیم - یعنی نیروی قدرت بدیل دولتی.

با رشد و پیشرفت انقلاب در آینده این عناصر دوباره ظهور خواهند کرد. وظیفه‌ای فوری باید مرتبط کردن آن‌ها با یکدیگر در سطح منطقه‌ای و ملی و سپس فتح قدرت باشد. اگر به دستگاه دولت کهن، لانه‌ی ضدانقلاب، اجازه‌ی وجود بدهیم به رژیم کهن اجازه‌ی تحرک و تجدید قوا برای حمله‌ی مجدد به انقلاب داده‌ایم.

لیبی و سوریه

انقلاب‌ها در مصر و تونس به نسبت سریع موفق به سرنگونی دیکتاتورها شدند اما این روند در لیبی و سوریه راه دیگری طی کرد. یکی از دلایل این واقعیت دخالت طبقه‌ی کارگر در جنبش بود.

در ۱۱ مارس ۲۰۱۱ نوشتیم:

«در تونس، تظاهرات توده‌ای بن علی را به تبعید مجبور کرد و حزب حاکم را سرنگون ساخت. این واقعه بسیاری مصری‌ها را قانع کرد که حکومت‌شان همین‌قدر شکننده خواهد بود. مشکل این بود که مبارک حاضر به رفتن نبود. علیرغم تمام تلاش‌های ابرانسانی و شجاعت معترضین تظاهرکنندگان موفق به سرنگونی مبارک نشدند. تظاهرات توده‌ای اهمیت دارند چرا که می‌توانند لایه‌های سابقا راکد توده‌ها را از جا بلند کنند و به آن‌ها حسی از قدرت خود می‌دهند. اما جنبش تنها در صورتی می‌توانست موفق شود که به سطحی جدید و بالاتر برده شود. انجام این کار تنها به دست طبقه‌ی کارگر ممکن بود.

این رستاخیر پرولتاریا را در موجی از اعتصابات و اعتراضات در سال‌های اخیر دیده بودیم. این یکی از عناصر اصلی تدارک‌دهنده‌ی انقلاب بود. و همین کلید موفقیت آینده‌ی آن نیز هست. ورود چشمگیر پرولتاریای مصر بر صحنه‌ی تاریخ نقطه عطفی در سرنوشت انقلاب بود. همین بود که انقلاب را نجات داد و به سرنگونی مبارک

انجامید. در شهری پس از شهر دیگر کارگران مصر اعتصاب و اشغال کارخانه سازمان دادند. مدیران منفور و رهبران فاسد اتحادیه‌ها را بیرون کردند.

انقلاب به سطحی بالاتر حرکت کرد. از تظاهرات به قیامی سراسری بدل شد. از این باید چه نتیجه‌ای گرفت؟ تنها همین: که مبارزه برای دموکراسی تنها تا درجه‌ای می‌تواند پیروز شود که تحت رهبری پرولتاریا صورت بگیرد، یعنی میلیون‌ها کارگری که ثروت جامعه را تولید می‌کنند و بدون اجازه‌شان چراغی روشن نمی‌شود، تلفنی زنگ نمی‌زند و چرخ نمی‌چرخد.»

بعضی حکومت‌ها را می‌توان با تظاهرات خیابانی صرف انداخت اما همه را نه. حتی در مصر و تونس، ضربه‌ی مرگبار اصلی از طریق دخالت سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر به شکل اعتصاب عمومی عملی آمد. فقدان چنین مشارکت مستقیمی از سوی طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته ضعف اصلی انقلابات سوریه و لیبی بوده است.

در ضمن باید اشاره کرد که هر دوی این حکومت‌ها ماهیتی متفاوت از حکومت‌های مبارک و بن علی داشتند. مهمتر از همه این‌که هر دو به علت تاریخ متمایل به «چپ» خود تا حدودی از پایگاه اجتماعی برخوردار بودند. قذافی، در نتیجه‌ی سخنوری ضدامپریالیستی خود و این واقعیت که حکومتش مدتی ژست «سوسیالیستی» گرفته بود و اکثریت اقتصاد را ملی‌سازی کرده بود و منابع عظیم نفت و جمعیتی کوچک داشت، توانسته بود سطح زندگی نسبتاً بالا و بهداشت و آموزش برای اکثریت مردم را تامین کند.

در سوریه نیز رژیم بعث پایگاه اجتماعی مشخصی ساخته بود. حکومت سوریه در گذشته بر پایه‌ی اقتصاد برنامه‌ریزی روی الگوی اتحاد شوروی سابق بود و از این رو موفق به توسعه‌ی چشمگیر اقتصادی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شده بود.

این، باضافه‌ی این واقعیت که کارگران در انقلاب‌های لیبی و سوریه به عنوان نیرویی سازمان‌یافته به میدان نیامدند، باعث شد این دو انقلاب به ظاهر تا مدتی درجا بزنند.

در لیبی سرقت انقلاب به دست شورای موقت ملی و دخالت امپریالیست‌ها نیز لایه‌ی قابل توجهی از توده‌ها را به سمت قذافی کشاند اما پس از چند ماه جنگ داخلی این خیزش توده‌ای در طرابلس بود که به فروپاشی رژیم انجامید. در سوریه هنوز به این مرحله نرسیده‌ایم اما روشن است که عمر حکومت اسد تمام شده. مساله فقط این است که کی و چگونه. اگر جنبش حاضر شکست بخورد رژیم شاید بقای موقت بیابد اما رژیمی درگیر در بحرانی شدید خواهد بود.

چشم‌انداز بلا فصل اما شکست انقلاب نیست. در واقع همین الان که این خطوط را می‌نویسیم اعتصابی عمومی در سوریه پیش می‌رود و به قلب رژیم در حلب و دمشق گسترش می‌یابد. در عین حال خیزش در سراسر کشور در جریان است و شمار روزافزونی از سربازان از ارتش سوریه جدا می‌شوند. رژیم برنامه داشت تمام نیروهایش را در شهر حمص متمرکز کند تا آنرا منزوی کند و گردن انقلاب را بشکند. اما در عوض توده‌ها که به درستی به دفاع از انقلاب برخاسته‌اند اما در ضمن ضرورت زدن ضربه‌ی مرگبار به رژیم را نیز می‌بینند آنرا زیر پا گذاشته‌اند. جنبش اعتصاب هنوز به کارخانه‌ها و مجموعه‌های اصلی صنعتی نرسیده است - وقوع چنین تحولی برای موفقیت انقلاب حیاتی است.

فراخوانی به سوی کمیته‌های انقلابی صادر شده تا تمام خیابان‌ها را تصرف کنند، از راه‌های کوچک تا بزرگراه‌ها، و به نیروهای رژیم اجازه‌ی حرکت ندهند. اگر این فراخوان متحقق شود، میوه‌ی قدرت در هوا معلق می‌شود، در انتظار کسی که آن را تصاحب کند. در پایان، رژیم اسد سقوط خواهد کرد اما سوال اینجاست: چه کسی در پی خواهد آمد؟

مساله‌ی رهبری

تمام انقلابات فوق‌الذکر راه‌های به ظاهر متفاوت طی کرده‌اند اما همه با یک سوال روبرو هستند: بعد چه؟

بعضی با اصطلاح مارکسیست‌ها، که در واقع افکار دوست قدیمی‌مان ساموئل هانتینگتون را بازتاب می‌دهند، از تهدید ضدانقلاب در جهان عرب بر خود لرزیده‌اند. آنان از حکومت ارتش و عروج انتخاباتی اسلام سیاسی در منطقه شکایت می‌کنند. بعضی‌هایشان، که در واقع پیگیرترین هستند، آنقدر پیش رفته‌اند که می‌گویند انقلاب اصلاً نباید صورت می‌گرفت.

این نشان از بی‌اطلاعی کامل آنان از قوانین حاکم بر جنبش کارگران است. عروج نیروهایی مثل اخوان المسلمین و «فرماندهی عالی ارتش» بیش از هر چیز انعکاسی از ضعف اصلی انقلاب است - فقدان رهبری روشن انقلابی.

روندی را که امروز در مصر شاهدیم در تمام انقلاب‌ها به چشم دیده‌ایم. کارگران در ابتدا قدرت را در نزدیکی خود دارند و یا حتی عملاً آنرا به دست می‌گیرند اما نمی‌دانند با آن چه کنند. این روند در انقلاب‌های روسیه و اسپانیا بارها و بارها دیده شد. تروتسکی در مقدمه‌ی خود بر «تاریخ انقلاب روسیه» توضیح می‌دهد:

«توده‌ها نه با برنامه‌ی حاضر و آماده برای بازسازی جامعه که با احساسی قوی که نمی‌توانند رژیم کهن را تحمل کنند وارد انقلاب می‌شوند. تنها لایه‌های راهنمای هر طبقه برنامه‌ای سیاسی دارند و حتی این هم هنوز نیازمند آزمون رویدادها و تایید توده‌ها است. روند بنیادین سیاسی انقلاب بدین‌سان درک تدریجی هر طبقه از مشکلات حاصل از بحران اجتماعی است - جهت‌گیری فعال توده‌ها با روش آزمون و خطا.»

کارگران روسیه پس از سرنگونی تزار در ماه فوریه قدرت را در دست خود داشتند اما نمی‌دانستند با آن چه کنند. این بود که از دستشان خزید و به دست دولت موقت افتاد. موقعیت از دست رفت و ضعف روحیه میان توده‌ها گسترش یافت و در ماه‌های ژوئیه و اوت، ارتجاع بر روسیه حاکم بود و رهبران روسیه را مجبور کرد به خفا روند.

اما در زیر صحنه، انقلابی جدید تدارک دیده می‌شد. توده‌ها که در ابتدا توهمات بسیاری در دولت موقت داشتند از طریق تجربه‌ی خود یاد گرفتند که حتی نمی‌توانند ساده‌ترین خواسته‌هایشان را عملی کنند یا ساده‌ترین انواع دموکراسی را فراهم کنند. بلشویک‌ها از طریق توضیح صبورانه موفق شدند برنامه‌ی خود برای انقلاب سوسیالیستی را با جنبش توده‌ها متصل سازند. آن‌ها توضیح دادند که توده‌های روسیه تنها وقتی می‌توانند به خواسته‌های خود برسند که قدرت را به دستان خود بگیرند.

در انقلاب اسپانیا همین موقعیت را نه یک بار که بارها و بارها دیدیم. کارگران دوباره و دوباره به پا خاستند تا ضدانقلاب را شکست دهند. بارها و بارها قدرت در دست طبقه‌ی کارگر بود اما دوباره و دوباره رهبران انقلاب به جنبش خیانت کردند و قدرت را به بورژوازی دادند. تفاوت بین انقلاب اسپانیا و روسیه این بود که در اسپانیا حزب بلشویکی در کار نبود. مارکسیست‌های اسپانیا به علت اشتباهات خود نتوانستند چنین سازمانی را به موقع بسازند و این بود که فرصت نشان دادن راه پیروزی به توده‌ها را از دست دادند.

در انقلاب عرب شاهد روندی مشابه هستیم. در فقدان رهبری حقیقتاً انقلابی، جنبش ضرورتاً چند باری راه‌های فرعی را طی می‌کند و از طریق تجربه‌ی دردبار، از طریق آزمون و خطا، می‌آموزد. فقدان سازمان‌های قوی کارگری به این معنی است که کارگران به اسلام‌گرایان یا لیبرال‌ها توهّم دارند.

اما این ضرورتا به معنی پیروزی ضدانقلاب نیست. بر عکس، قدرتی که امروز در مصر در دستان بورژوازی است تضمین خیزشها و انقلابات آینده است. چرا؟ چون بورژوازی نمی‌تواند از پس ارضای آمال توده‌ها برآید.

دوستان خوب ما به انقلاب ۵۷ در ایران اشاره می‌کنند که خمینی آنرا به سرقت برد و شکست داد و می‌گویند این مثال این است که چرا اصلا نباید دست به انقلاب زد. اما آنچه اینان فراموش می‌کنند این است که انقلاب ایران تنها پس از چهار سال در ۱۳۶۴ شکست خورد. در طول این سالها کارگران فرصت‌های متعددی برای کسب قدرت داشتند. مانع اصلی رهبران استالینیستی انقلاب بودند و این واقعیت که هیچ رهبری بدیلی موجود نبود تا جنبش را به نتیجه‌ی منطقی خود برساند.

امروز توازن قوا در تونس و مصر به شکل زیر است: توده‌ها از انقلابات بهار گذشته با اعتماد عظیم به نیروی خود و عدم اعتماد عمیق به تمام نیروهای مستقر سیاسی بیرون آمدند. اما در عین حال فقدان رهبری به این معنی است که تا حدودی بی‌جهتی به همراه سوال «اکنون چه؟» بر اوضاع حاکم است. در سایر کشورها، حکام قدیم هنوز رسماً در قدرتند اما آنان بر پایگاه اجتماعی بسیار کوچکی قرار گرفته‌اند و به این معنا تنها به لطف انقلاب به بقای خود ادامه می‌دهند. هر ابتکاری که دست به انجامش می‌زنند با مقاومت سرسخت توده‌ها روبرو می‌شود.

امروز این ادعا که انقلاب در مصر، تونس یا حتی لیبی شکست خورده است خبر از درک کاملاً واژگونی از واقعیات انقلاب می‌دهد.

این باور که توده‌ها، که طعم آزادی را چشیده‌اند، در گوشه‌ای می‌نشینند و ضدانقلاب را بی‌تقلا می‌پذیرند توهم صرف است. برعکس با توازن قوای کنونی، ضدانقلاب شانس چندانی برای پیروزی در هرگونه روبرویی مستقیم را ندارد.

دوستان ما چیزی نمی‌بینند مگر نیروهای سیاه اخوان مسلمین و این واقعیت را فراموش می‌کنند که اعضای عادی این سازمان در چندین نقطه در طول انقلاب ۱۸۰ درجه با رهبری زاویه داشته‌اند. در آخرین هفته‌ی ماه نوامبر این تناقض را به واضح‌ترین شکل آن دیدیم: هزاران نفر اعضای عادی اخوان مسلمین به تحریر آمدند و درگیر نبردی مرگبار با ارتش شدند در حالی که حملات ارتش بر مردم متجمع در میدان مورد حمایت رهبری اخوان بود.

حتی در لیبی که ضدانقلاب شاید در حال حاضر قوی‌ترین باشد هرگونه نیروی ضدانقلابی که قدرت بگیرد مجبور می‌شود در جایی با توده‌ها، که با اعتماد به نفس و بسیج‌شده هستند، تصفیه حساب کند.

اشتباه است اگر اسلام‌گرایان و سایر نیروهای ضدانقلابی را دارای قدرت‌های «ماورالطبیعه» بدانیم که ظاهراً قرار است به گونه‌ای بهشان اجازه دهد فراتر از جامعه و مبارزه طبقاتی قرار بگیرند. نکته‌ی اصلی که باید فهمید این است که این نیروها همگی رنگ‌های مختلف احزاب بورژوازی هستند که همه از حاکمیت سرمایه دفاع می‌کنند. اما تا جایی که از حاکمیت سرمایه دفاع می‌کنند باید منطق سرمایه‌داری را بپذیرند. از این رو باید از بحران سرمایه‌داری دفاع کنند که در شرایط حاضر اجازه‌ی حتی کوچک‌ترین و ساده‌ترین امتیازات به توده‌ها را نمی‌دهد.

اگر همه‌ی این اتفاقات ده سال پیش افتاده بود شاید می‌توانستند نوعی دولت‌های بورژوادموکراتیک سرهم کنند. دوره‌ی شکوفایی سرمایه‌داری جهانی بهشان فضایی برای تحرک می‌داد. اما اکنون شاهد بحرانی عمیق در سطح جهانی هستیم. این هم دلیل جوشش انقلابی است و هم دلیل این‌که به آسانی به پایان نخواهد آمد. نظام سرمایه‌داری هیچ ارمغانی برای توده‌ها ندارد. حتی نمی‌تواند شغل و سطح زندگی شایسته در آمریکا و اروپا ارائه کند. در مصر چگونه چنین امیدی هست؟

چه باید کرد؟

آنچه در سال گذشته دیدیم تنها آغاز دوره‌ای طولانی از انقلاب و ضدانقلاب بود. ضعف شدید بورژوازی از یک طرف و فقدان رهبری انقلابی با پایگاه توده‌ای از طرف دیگر به انقلاب اجازه نمی‌دهد به نتیجه‌ای فوری برسد. در عوض شاهد دوره‌ای از حکومت‌های بی‌ثبات، یکی پس از دیگری، خواهیم بود.

رژیم‌های ضعیف بناپارتیستی مثل رژیم ارتشی در مصر خواهیم دید اما آن‌ها نخواهند توانست حکومت خود را استحکام بخشند. پیش از نوشته شدن آخرین فصل انقلاب نبردهای بسیار دیگری باید جنگیده شوند و پیروزی‌ها و شکست‌های بسیار دیگری باید تجربه شود.

کلید کل روند، طبقه‌ی کارگر است. کارگران فی‌الحال چشم‌اندازی از قدرت خود را نشان داده‌اند. کارگران به علت رابطه‌ی خود با ابزار تولید می‌توانند هر حکومتی را فلج کنند. اما قدرت کارگران دوله است.

کارگران نه تنها قوی‌ترین نیرو برای پایین آوردن رژیم کهن هستند که از طریق میل غریزی خود به جمع‌گرایی در ضمن مهم‌ترین عنصر برای ساختن جامعه‌ی آینده نیز هستند. تقویت سازمان و سطح سیاسی طبقه‌ی کارگر بدین‌سان وظیفه‌ای حیاتی برای انقلاب است.

در پایان به مساله‌ی رهبری برمی‌گردیم. ضعف اصلی انقلاب فقدان جریان مارکسیستی انقلابی توده‌ای واقعی با ریشه در طبقه‌ی کارگر و جوانان است. اگر چنین رهبری‌ای حاضر بود، قدرت تا بحال بارها فتح شده بود. هیچ قانونی نیست که امکان ساخت چنین نیرویی را در گرماگرم انقلاب ممکن نداند اما روشن است که باید با فوریت به این مساله بپردازیم.

انقلاب میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان بسیج کرده است. کافی است از هر نفر پیرسیم یادشان هست دنیا ۱۲ ماه قبل چطور بود یا نه. در سال گذشته جنبش‌های توده‌ای در چندین و چند کشور طغیان کرده‌اند. بسیاری از آن‌ها مستقیماً از انقلاب عرب الهام گرفته‌اند. در مدیسون و یسکانسین صدها هزار نفر با شعارهایی مثل «مثل مصری‌ها بجنگ!» به خیابان آمدند. در اسپانیا، یونان و همچنین جنبش جهانی اشغال، تسخیر میدان‌های مرکزی ارجاع مستقیمی به انقلاب عرب بود. حتی در اسرائیل، صدها هزار نفر با شعارهایی مثل «انقلاب تا پیروزی!» به خیابان آمدند. این دیگر ماهیت بنیادین طبقاتی و عمومیت این روند را ثابت می‌کند.

در گوشه گوشه‌ی دنیا شاهد روندی ثابت هستیم، روند بحران جهانی سرمایه‌داری. روندهای مشابه می‌توانند به نتایج مشابه برسند. به این معنا انقلاب عرب نه رویدادی محدود به جهان عرب که آغاز/انقلاب جهانی علیه نظام سرمایه‌داری است که دیگر قادر به ارائه ساده‌ترین ضروریات برای اکثریت جمعیت کره‌ی زمین نیست.

در این مقاله تنها به کشورهای اصلی انقلاب عرب پرداخته‌ایم. واقعیت این‌جا است که در سراسر جهان عرب، با این یا آن مشخصه و ویژگی خاص، همین روند انقلابی پیش می‌رود.

پیروزی‌های بسیاری به دست آمده و باید از این پیروزی‌ها آگاه باشیم. اما در عین حال باید بفهمیم که تا پایان انقلاب خیلی راه مانده. هیچ یک از تناقضات اصلی حل نشده و تا وقتی که نظام سرمایه‌داری برپا است، حل نخواهد شد.

محمد بوعزیزی اولین شهید انقلاب بود. اما مردان و زنان بی‌شماری از آن پس جان خود را برای دفاع از آن داده‌اند. تنها راه بزرگداشت یاد و خاطره‌ی آن‌ها و تضمین این

که مرگ‌شان بیهوده نبوده است رساندن انقلاب به انتهای آن و به نتیجه‌ی منطقی آن است - یعنی واژگون کردن نظامی که انسانیت را در زنجیر نگاه داشته و اجازه‌ی شکوفایی توان آن‌را نمی‌دهد و جایگزینی آن با جامعه‌ای سوسیالیستی.

البته که در آینده شکست هم خواهیم دید، شکست بزرگ هم خواهیم دید. اما کارگران و جوان از دل این شکست‌ها آبدیده می‌شوند و بر پایه‌ی این شکست‌ها، پیروزی‌هایی حتی بزرگ‌تر خواهیم ساخت. ارتش انقلاب هرگز بزرگ‌تر نبوده، ضدانقلاب هرگز ضعیف‌تر نبوده و طبقه‌ی کارگر هرگز قوی‌تر نبوده است. نه وقت و نه دلیلی برای بدبینی نداریم. شعار ما باید این باشد:

به پیش - انقلاب تا پیروزی! ثوره حتی النصر!

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، نشریه‌ی گرایش بین‌المللی مارکسیستی  
(<http://www.marxist.com>), شانزده دسامبر ۲۰۱۱